

عرفان و راه برون‌رفت از بحران سیاسی در اندیشه سیاسی قطب‌الدین نیریزی

دریافت: ۹۱/۳/۲۷ تأیید: ۹۱/۱۲/۵ مهدی فدایی مهربانی* و عبدالحسین خسروپناه**

چکیده

«سیدقطب‌الدین محمد نیریزی شیرازی» از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اندیشمندان سیاسی اواخر دوره صفویه است که متأسفانه تا کنون از اندیشه‌های سیاسی وی، غفلت شده است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل غفلت از اندیشه‌های سیاسی «نیریزی»، جایگاه رفیع وی در تاریخ عرفان شیعی و بیشتر نگاه به این بُعد او باشد. ما در این مقاله به اندیشه‌های سیاسی نیریزی به‌مثابه یکی از نمایندگان اصلی اندیشه سیاسی - عرفانی در ایران می‌پردازیم و اثبات خواهیم کرد که نیریزی، چگونه از مبانی عرفانی و شرایط اجتماعی دوران صفویان در آخرین سالهای حکومت این خاندان، سنجی از اندیشه سیاسی را عرضه می‌کند؛ سنجی که دارای دو رکن اساسی مبانی دینی و قواعد مبتنی بر حقوق مردم است.

واژگان کلیدی

نیریزی، اندیشه سیاسی، عهدنامه مالک، ذهبیه، سیاست، ریاست

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران: Fadaiemehdi@yahoo.com

** عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقدمه

اندیشه سیاسی نیریزی، یک اندیشه سیاسی - عرفانی است و دارای مختصات جامعه ایران در اواخر سلسله صفویه است. مقایسه ابتدا و انتهای سلسله صفویه، روشن می‌سازد که تصوف در دوره صفویان؛ اگرچه بسیاری از باورهای عوامانه را در سطح جامعه گسترش داد، اما در کارزار جنگ، صوفیان نخستین، بهتر از صوفیان اواخر دوران صفوی از تمامیت ارضی ایران دفاع می‌کردند. هنگامی که در دوره «شاه اسماعیل» صفوی، صوفیان قزلباش با فریاد «یاشیخ یاشیخ» به صفوف دشمن زده و هیچ واهمه‌ای به خود راه نمی‌دادند، ایران ثبات بیشتری داشت تا دوران «شاهسلطان حسین» صفوی که همزمان با یورش افغانه، تقریباً اثری از صوفیان آغازین دوره صفوی نبود. سراینده «مکافات‌نامه» در شرح سقوط اصفهان به دست افغانه در سال ۱۱۳۵ قمری، تصاویر دردناکی را به تصویر کشیده است. خلوص صوفیان آغازین، جای خود را به امرایی داده بود که با تصور اینکه مبادا پیروزی برای لشگر فلان امیر ثبت شود، پشت یکدیگر را خالی می‌کردند.^۱

همین امر، نشان می‌دهد در برهه‌هایی از تاریخ ایران که نبرد، رنگ اعتقادی داشته است، بیش از دورانی موفق بوده‌ایم که سپاهیان از منظر اعتقادی به نبرد خویش نمی‌نگریسته‌اند. اگر دیدگاه «کروسینسکی»، مبتنی بر وجوه اعتقادی هجوم افغانه سنی به ایران شیعی را در نظر بگیریم (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۵۸)، متوجه خواهیم شد که چرا استیلای افغانها بر یکی از قدرتمندترین حکومت‌های ایران زمین، سهل‌تر از زمانی شده بود که این حکومت با اعتقادی راسخ روی کار آمده بود.

همزمان با ضعف حکومت صفوی در آخرین سالهای حکومت این خاندان، برخی رسالات در نقد یا حمایت از پادشاهی صفوی نگاشته شد. یکی از این رسالات، به قلم «محمدیوسف ناجی» (در سال ۱۱۲۷ قمری) با عنوان «رساله در پادشاهی صفوی»^۲ می‌باشد. این رساله بر اسلوب رسالات فقهی نگاشته نشده و بیشتر سعی دارد با چینش روایات در کنار یکدیگر، مشروعیت سلطنت صفوی را توجیه کند. رساله، حاوی ادعاهای

مهدویت گرایانه است و سعی دارد پادشاهی صفوی را به قیام قائم (عج) پیوند دهد (ناجی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۶).

با این وجود، رساله محمدیوسف ناجی را نمی‌توان اثری در روح کلی حاکم بر اندیشه سیاسی - عرفانی در نظر آورد. رسالات اندیشه سیاسی - عرفانی، مبتنی بر رعایت حال خلق در مقابل سلطانند؛ در صورتی که این رساله، بیشتر در پی توجیه سلطنت پادشاهی در حال زوال صفویه است و در این مورد به نظر می‌رسد از غالب روایات در جهت حراست از کیان و دودمان صفوی، مصادره به مطلوب کرده است.

از دیگر رسالات شرایط بحران، «آداب سلطنت و وزارت» نام دارد. این اثر، تألیف «هدایة الله همدانی» به تاریخ ۱۱۳۶ قمری؛ یعنی همزمان با سقوط شاه سلطان حسین صفوی است که نسخه‌ای از آن نیز هم اکنون در دانشگاه تهران، نگهداری می‌شود. این رساله با شرح اینکه «جن و انس آفریده نشدند، الا برای عبادت» (همدانی، نسخه خطی ۳۸۳۷/۳ دانشگاه، ص ۳۰)، نتیجه می‌گیرد که سیاست نیز نباید مسیری خلاف این جهت بیابد. در این راه، مشورت با عقلا اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ زیرا «اصل و عمده در کل امور، مشورت است با اصحاب عقل و ارباب تجارب» (همان، ص ۳۶)، اما حاکمی که از راه مشورت، دور افتاده و راه ظلم را در پیش گیرد از مسیر اصلی، خارج شده و رسول ﷺ فرماید: «اول کسی که در دوزخ مکان گیرد، پادشاه ظالم بود» (همان، ص ۳۳). این رساله از قلم صریحی برخوردار است و پادشاه را بدون هیچ ستایشی، نصیحت می‌کند که «در هستی خود فکرت کند و داند که از قطره آب کنده، موجود شده است و حقیقت هستی خود را بشناسد و بداند که فانی است و باز از وجود به عدم خواهد شد». شاه باید بداند که «آدمی را به بازیچه و بازی نیافریده‌اند» (همان، ص ۲۶). پس پادشاه باید بداند که «خلایق که ودیعه خالق‌اند در عهده او آمده» و باید از آنها پاسداری کند.

از سوی دیگر، رسالات اندیشه سیاسی مقارن با سقوط سلسله صفویان، می‌تواند روشن سازد که چرا در اوایل حکومت صفوی که شرایط مناسبی وجود داشته، اندیشمندان کمتری را می‌یابیم که به تأمل نظری در باب سیاست پرداخته باشند. آنچه

از اندیشه سیاسی در دوران ثبات، برجای مانده است، حکایت از آن دارد که اندیشه‌های سیاسی عصر صفوی در شرایط ثبات، غالباً متوجه کلیات سیاست بوده و طبیعی است که در شرایط بحران به امور جزئی و عینی‌تر بپردازند.

مهم‌ترین اندیشمندی که به سقوط صفویه در شرایط بحران صفویان توجه کرده است، سیدقطب‌الدین محمد نیریزی از عرفای ذهبی این عصر می‌باشد که در «طب الممالک و فصل الخطاب»، تأملاتی در این موضوع داشته است و در خلال آنها نوع خاصی از اندیشه سیاسی - عرفانی را ارائه کرده است. در واقع سقوط صفویان به‌مثابه یک حکومت شیعی که مبتنی بر اعتقادات عمیق مردم و اصحاب معرفت بود، پرسش‌های بسیاری را در اذهان ایجاد کرده بود و این خود بستری برای نوعی از اندیشه سیاسی شرایط بحران شد. در این میان، اندیشه‌های سیاسی قطب‌الدین نیریزی یکی از مهم‌ترین وجوه چنین جریانی است.

نیریزی و سیاست

سیدقطب‌الدین محمد نیریزی شیرازی از علمای بنام قرن دوازدهم هجری و از اقطاب سلسله ذهبیه است که نزد «مولی محمدعلی سکاکی شیرازی» و «شیخ علی‌نقی اصطهباناتی» شاگردی کرده است. نخستین استاد که در حمله افغان در سال ۱۱۳۵ قمری به شهادت رسید، احتمالاً در شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی وی، مؤثر بوده و دومین استاد؛ یعنی اصطهباناتی نیز از عرفای بزرگ عصر و قطب ذهبیه پیش از نیریزی بوده که خود او در «طب الممالک و فصل الخطاب» استاد را «فریداً فی درویش عصره» (نیریزی، ۱۳۷۱، ص ۱۰) نامیده است.

نیریزی در ابتدای رساله فصل الخطاب یا «حکمت العلویة» می‌گوید که «پای در دایره طریقت ذهبیه کرده» و به «معرفت رضویه» رسیده است (نیریزی، نسخه خطی ۳۶۴/۳ دانشگاه، ص ۱). ذهبیه از سلاسل تصوف شیعی است که به شریعت، ملتزم بوده و از سوی علما نیز معتبر شناخته می‌شده است. به‌عنوان مثال، «ابوالقاسم راز شیرازی» (۱۲۹۹- احتمالاً ۱۲۰۲ق) از اقطاب ذهبیه،^۳ چنان اعتبار و تبحری در علوم دینی و

عرفانی داشته است که دو تن از بزرگترین مراجع شیعه آن زمان؛ یعنی «شیخ مرتضی انصاری» و «میرزا محمدحسین شیرازی»، معروف به میرزای شیرازی (۱۳۱۲-۱۲۳۰ق) مجذوب وی بودند و از وی، تلقین ذکر و فکر می‌گرفتند (خاوری، ۱۳۶۲، ص ۳۷۹). یک بار هم شیخ مرتضی انصاری، نوشته‌ای برای ابوالقاسم راز شیرازی نوشته بود و از این قطب ذهبیه، دستورالعمل طریقت، طلب نموده بود (همان، ص ۳۸۰).

ازدواج نیریزی با دختر اصطهباناتی، یادآور ازدواج «شیخ صفی‌الدین اردبیلی» با دختر «شیخ زاهد گیلانی» است که هر دو پس از استاد به قطبیت رسیدند. البته یکی مربوط به آغاز دوران صفویه و دیگری مربوط به روزهای پایانی سلطنت این خاندان است. با این وجود، نام هر دو شخصیت به نوعی با سیاست، پیوند می‌خورد.

نیریزی به جهت آنکه از شأن بالایی در میان عرفا برخوردار بوده است به «قطب‌الدین» ملقب می‌شود. این لقب، حکایت از گسترش عرفان معرفتی و شریعت‌محور در ایران دارد. او از حکما و عرفای بزرگ اواخر عصر صفوی است، حتی در دوره «نادری» نیز ارادت به وی همچنان باقی بود. «کریم‌خان زند» نیز از آغاز روی کار آمدن، «در زمره ارادت‌کیشان سیدقطب‌الدین محمد بود» (همان، ص ۳۳۸).

کتاب «فصل الخطاب»^۴ نیریزی به لحاظ مشی کلی حکمت الهی، دارای اهمیت است؛ زیرا شامل نقدهایی بر فلسفه‌های انتزاعی و به‌خصوص نقد بر منطق است و از طریق آن می‌توان به اندیشه‌های او دست پیدا کرد. اندیشه‌های سیاسی نیریزی، جدای از «فصل الخطاب و طب الممالک»، در رساله دیگری با عنوان «رساله سیاسی در تحلیل علل سقوط صفویه» به چاپ رسیده است.

یکی از مواردی که احتمالاً باعث ورود نیریزی به اندیشه سیاسی شده است، علاقه شدید وی به «نهج البلاغه» است؛ یعنی یکی از عزیمت‌گاه‌های محل رجوع اندیشه سیاسی - عرفانی است. در واقع، نیریزی در طبقه‌بندی منابع و مختصات تأمل عرفانی در باب سیاست، در زمره افرادی است که بر مبنای عهدنامه مالک اشتر به تأملات سیاسی پرداخته‌اند، اما با توجه به اینکه اندیشه‌های سیدقطب‌الدین، شامل وجوه دیگر اندیشه سیاسی - عرفانی همچون اندیشه سیاسی حکمای الهی است، باید او را جامع

بین معقول و مشهود در نظر آورد. این دو بعدِ اندیشهٔ سیاسی نیریزی در تأمل در باب علل سقوط صفویان، نمود عینی می‌یابد.

از نکات جالب توجهی که در اندیشهٔ سیاسی نیریزی وجود دارد، تحلیل وی بر مبنای اراده و اختیار اجتماع و دوری‌گزیدن از تحلیل‌های جبرباورانه است. بدیهی است که این تحلیل در صورتی می‌تواند از سوی یک اندیشمند، ارائه شود که در نظام فکری خود دارای یک انسان‌شناسی مبتنی بر اختیار فردی باشد. نیریزی قطعاً این باور را بر مبنای اندیشهٔ عرفانی خود ارائه می‌دهد؛ یعنی اندیشه‌ای که در آن انسان در کانون شناخت حقیقت قرار می‌گیرد. در اندیشهٔ نیریزی، بر خلاف برخی از صوفیان قشری، این انسان‌های یک اجتماع هستند که سرنوشت خود را رقم می‌زنند و جبر، چیزی جز اعمال انسان نیست. به همین جهت، «تمامی نصوصی را که به آنها استناد می‌کند، نصوصی است که دلیل تغییرات اجتماعی را برخاسته از متن خواست جامعه و انسانها می‌داند» (نیریزی، ۱۳۷۱، ص ۱۹). او در رسالهٔ سیاسی، نشان می‌دهد که «به هیچ روی، تسلیم اوضاع نشده و آنها را قابل برگشت می‌داند» (همان).

با وجود این، وی از تفکرات دینی، فاصله نگرفته و تحلیل وی صرفاً مبتنی بر اوضاع اجتماعی نیست. اندیشهٔ سیاسی نیریزی بر این مبنا استوار است که در مقابل بیماری‌های بیرونی اجتماع، درمانی بر مبنای آرای عرفانی ارائه دهد و بدین‌گونه در کسوت یک طبیب روحانی، ایفای نقش کند. همانگونه که در فصل نخست کتاب خود، با عنوان «الاسباب و العلامات» آورده، معتقد است: «شکستن پیمان با خدا و رسول»، سبب «تسلط دشمن» شده است (همان، ص ۲۲) و بر مبنای حدیثی از امام صادق علیه السلام که «اگر عالمی را دوست‌دار دنیا دیدید او را در دینش متهم کنید» (کلینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۶) می‌آورد: «ما به قومی نزدیک شدیم که پیش از این اهل رفاه بودند. ما به کمک آنان از دنیا بهره بردیم و در دسته مسرفین قرار گرفتیم» (نیریزی، نسخهٔ خطی ۳/۳۶۴ دانشگاه، ص ۲۳). این تحلیل وی بر مبنایی عرفانی استوار است؛ زیرا در بخشی از همان رساله آورده است: «هر کسی نسبت به آنچه دوست دارد، تعلق خاطر دارد» (همان، ص ۷۴). بدیهی است با دیدگاهی که در عرفان اسلامی در باب نفی تعلقات و تقیّدات

وجود دارد، تحلیل نیریزی این است که تقیدات بیشتر، باعث دوری بیشتر از «حق» و در نتیجه، دوری بیشتر از «حقایق» جامعه شده است و این مهم‌ترین دلیل ضعف و اضمحلال خاندان شیعی خواهد بود.

نیریزی در ادامه، حدیثی معنادار در نقد برخی علمای وابسته به دربار می‌آورد که به جای معیار حق، پابوسی سلطان می‌کنند: «رسول خدا ﷺ فرمود: فقها، امانت‌دار رسولانند تا وقتی که در دنیا وارد نشوند. از آن حضرت پرسیدند ورود آنان به دنیا به چه معناست؟ آن حضرت فرمود: پیروی از سلطان! وقتی چنین کردند در دینتان از آنان بر حذر باشید» (کلینی، بی تا، ج ۱، ص ۴۶).

آنچه مورد نظر نیریزی است، نقد علمایی است که چاپلوسی سلطان کرده و او را معیار حقیقت پنداشته‌اند. البته نباید این عبارت - حتی حدیث پیامبر ﷺ - را به نفی همکاری با سلطان، به‌طور کلی و مطلق، تأویل کرد؛ چه اینکه خود رساله نیریزی، نشانگر تأسف و از زوال حکومت صفوی است.

به هر حال، آنچه مشخص است این است که نیریزی در مقابل کسانی که معیار را سلطان صاحب شوکت می‌دانند، معیار را حق و حقیقت اجتماع می‌داند و با معادله عرفانی حرکت اختیاری به سوی «حق و حقیقت»، نظر وی به سوی مردم گرایش می‌یابد؛ زیرا سعادت جامعه، تنها در گرو اختیار و اراده عمومی خود آن جامعه است. در این مورد، نیریزی شدیداً متأثر از عهدنامه مالک اشتر است. اساساً می‌توان گفت در غالب رسالات اندیشه سیاسی - عرفانی که بر مبنای عهدنامه مالک اشتر به نگارش درآمده‌اند، مردم جایگاه اصلی را دارند. بر این اساس، نیریزی، معتقد است سلطان باید به مردم تعهد دهد تا حقوق ایشان را رعایت کند.

تعهدنامه سیاسی حاکم و مردم

شرایط سیاسی و بحرانهای پایان عصر صفویان در میان علما، عرفا و اندیشمندان با دو واکنش مواجه شد؛ عده‌ای عافیت خویش را طلب کردند و نقشی منفعلانه را پیش گرفتند تا شرایط به حالت عادی بازگردد و عده‌ای نیز در نقش اصلاح‌گر، ظاهر شدند

و سعی نمودند راهکاری برای خروج از بحران ارائه دهند. در این میان، قطب‌الدین نیریزی راه حل را در نوعی تعهدنامه سیاسی سه‌جانبه دید. او در «رساله سیاسی» که به جرأت باید آن را مهم‌ترین رساله سیاسی بر مبنای عهدنامه مالک در طول تاریخ اندیشه سیاسی در ایران دانست، معتقد است باید از سلطان تعهدی گرفته شود تا حکومت وی از حدود خارج نشود. در این تعهدنامه، سه‌طرف مشارکت‌کننده باید حضور داشته باشند:

الف) سلطان یا حاکم؛ ب) عالمان؛ ج) مردم. نیریزی، معتقد است بعد از امضا، این تعهدنامه باید به تمامی «ممالک محروسه» فرستاده شود (نیریزی، ۱۳۷۱، ص ۲۶). نیریزی سپس توضیح می‌دهد که چرا این عهدنامه باید به ممالک محروسه ارسال شود. اهمیت فرستادن چنین عهدنامه‌ای - که وظیفه سلطان را اقامه عدل، بر اساس همان عهدنامه مالک می‌داند - به ممالک محروسه، آن است که خرابی مملکت به خاطر غلبه دشمنان است، بلکه اولاً غفلت سلطان و ارتشاء امراء است، حتی اگر دشمن هلاک شود، علت اولیه باقی است (همان).

نیریزی در این رساله، دارای قلمی بی‌باک است و در آن از انتقاد بر سلطان، هراسی ندارد. خود نیریزی، رساله را «حق، ناب گرچه تلخ است» نامیده است (همان، ص ۶۹). از سوی دیگر این رساله، دارای نوعی دید مثبت، نسبت به مردم است. نفس دخالت دادن مردم به‌عنوان یکی از ارکان سه‌گانه عهدنامه در آن دوره زمانی یک نوآوری فکری است که بر اساس انسان‌شناسی عرفانی، مطرح شده است. نیریزی، جدای از نقد بر سلاطین، نسبت به علمای درباری نیز انتقادات تندی ارائه داده است و مرتباً فریاد «یا علماء دین الله» و «یا علماء امة سیدالمرسلین» سر می‌دهد که «کجاست شجاعت و کجاست غیرت در حالی که از اطراف و اکناف بلاد، زنان به اسارت درمی‌آیند، ناموس مردم از میان می‌رود و ما مانند قاعدین بر جای خود نشسته‌ایم. اگر این تشیع و ایمان است که وای بر حال شما؛ «قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [بقره (۲): ۹۳]» (همان، ص ۲۸).

نقد نیریزی، متوجه برخی علمای قشری است که با نقد عرفان و تصوف اصیل، مردم را به کج‌راهه می‌بردند. او در «فصل الخطاب» در موارد متعدد، این علما را «اشباه العلم» خوانده است (همان، ص ۳۲). او در همانجا مخالفت علما با عرفا را مخالفت با «منع دولت صفوی» می‌داند؛ چرا که صفویه، فرقه‌ای صوفی بودند (همان، ص ۳۳). بنابراین، در نظر وی یکی از دلایل زوال خاندان صفوی، دورشدن از پایگاه مشروعیت خود است که البته با توجه به مسائل اعتقادی، این دلایل را شرح می‌دهد. استاد وی «علی نقی اصطهباناتی» از عرفایی بود که در زمان خود؛ یعنی ۹ سال قبل از فتنه افغانها، سقوط سلسله صفوی را خبر داده بود. نیریزی، خبر استاد را این‌گونه منظوم کرده است.

«و اخبر شیخی قدس الله روحه بتسع سنين قبل تلک البلیة
بفتنه اهل الملک عند ابتلائهم بلعن کبار الاولیاء الاعزّه»^۵

وی در موارد دیگری به نقد علمای قشری، پرداخته که سعی دارند صفویه را از پایگاه خود دور کنند؛ البته مدعیات نیریزی به معنای دفاع از صوفیه در برابر علما نیست. او حساب علمای واقعی را از علمای قشری، جدا کرده و به همین جهت است که علمای واقعی را یکی از ارکان اصلی عهدنامه سه‌جانبه خود دانسته است. از سوی دیگر، صوفیان حقیقی و عرفا را غیر از صوفیان قشری و ظاهری دانسته است. بنابراین، منظور وی از علما به‌عنوان یکی از ارکان سه‌گانه تعهدنامه سیاسی، علمای اهل باطن و افراد به‌ظاهر عالم است. به زعم وی شاه کنونی، بر خلاف شاهان پیشین صفوی، راه دیگری را در پیش گرفته است. به همین دلیل، با وجود تمجیدهایی که از «سلسله جلیله صفوی» دارد، علما را به‌خاطر قُرب به شاه، مورد حمله قرار داده و همین را از عوامل خرابی اوضاع ذکر کرده است (همان، ص ۳۷).

نیریزی، معتقد است در شرایط حساس سیاسی و بحرانهای اجتماعی، این علمای قشری و درباری، فرار را برقرار ترجیح خواهند داد و پشتوانه خوبی برای حکومت به شمار نمی‌روند.^۶ بر خلاف اینها، صوفیان همواره در مواقع حساس به پشتیبانی از مردم شتافته‌اند. وی در اشعاری به نقش دراویش شیعه در دفاع از ایران در برابر حمله

خارجی اشاره دارد؛ در حالی که بر این باور است که علمای قشری از برابر آنان گریخته‌اند:

«هناک دراویش النواصب غالبوا و ذریة من خالد بن ولید قد فراعنة من حزب افغان خاصموا فجاسوا بلا رحم خلال الدیار اذ و قد قاتلوا اهل الممالک فی قری و بعض دراویش التشیع دافعوا و اشباه اهل العلم حین تزلزلت لقد هربوا عند المصائب فی القری	علی ملک ایران بأعظم فتنه طغوا فی البلاد الشیعة العلویة و قد عاملوا مع اهلها بالاهانة لقد دخلوها باعتداء و عنوة محاصنة من غیر رحم و رأفة و قد عجز و ابل صور عوا فی الهلاکة ذعائهم فی حبّ جاه ^۷ الفضیلة و عزّتهم قد بُدلت بالمذلة ^۸ .
---	--

وی در این شعر، به‌خوبی نشان می‌دهد که علت اصلی نزدیکی علمای ظاهری و «اشباه اهل العلم» به دربار، «حبّ جاه» است. بنابراین، در هنگامهٔ تزلزل حکومت، کاری نخواهند کرد. این تحلیل نیز مبتنی بر گفتارهای حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه است و به‌طور کلی بر مبنای منابع منقول، تأملات سیاسی نیریزی، دارای اعتبار است. نیریزی، غالباً تحلیل‌های خود را به استناد نهج البلاغه ارائه داده است و جالب اینجاست که وقتی پس از نگارش «رساله سیاسی»، مورد اذیت و آزار قرار گرفت به نجف اشرف، گریخته و در همانجاست که «فصل الخطاب» را سروده است.

این رساله، جزء معدود رسالاتی است که اگر نقدی بر شرایط سیاسی و اجتماعی، وارد ساخته است، به قول خود نیریزی، «درمانی» نیز برای آن آورده است (همان، ص ۷۷۰) و گویا این درمان را به سیاق اندیشهٔ عرفانی، به‌مثابه یک طیب ارائه داده است. او در مقابل فصل «الاسباب و العلامات»، فصل «و اما المعالجات» را قرار داده و در آن راه‌های درمان را توضیح داده است. به‌نظر می‌رسد نیریزی از معدود افرادی در سنت اندیشهٔ سیاسی - عرفانی است که خود در موضع طبابت روحانی نیز ایستاده است و از این جهت، یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های این سنت به‌شمار می‌رود.

لبه تیز حملات نیریزی، علاوه بر علمای ظاهری، علیه سلطان نیز هست. او در بخشی از رساله که به درمان و معالجه اختصاص داده است با استناد قرآنی، دلیل این مصیبت را حکم نکردن بر اساس آیات خدا می‌داند؛ چرا که خداوند فرموده است «و هر که بر وفق آیاتی که خداوند نازل کرده است حکم نکند، کافر است» [آل عمران(۲): ۱۰۴] و «ظالم است» و «فاسق است» [مائده(۵): ۴۴]، (همان).

به‌زعم وی، «خرابی مملکت از ناحیه غلبه دشمنان نیست، بلکه در مرحله نخست، غفلت شاه و فساد مالی امیران است. اگر بر این گمان هستید که دشمنان به زودی به هلاکت خواهند رسید، بدانید که علت نخستین، هنوز پابرجاست و همین‌طور بعد از این [پا برجا خواهد بود]. آیا به جز این راهی برای درمان این خرابی‌ها وجود دارد و آیا راه نجات دیگری هست؟» (همان، ص ۸۵).

عبارات نیریزی در «رساله سیاسی»، بسیار زیرکانه و دارای اندیشه‌ای عمیق است. او مرتباً تکرار می‌کند که حتی اگر فتنه افغان نیز از میان برچیده شود، «علت نخستین» همچنان باقی است. این نشان می‌دهد در نظر وی اساساً ساختار حکومت صفویان در آن دوره زمانی، دارای بحرانی ذاتی است. به عقیده وی، تنها تشکیل حکومتی بر مبنای عهدنامه مالک که در آن سه رکن سلطان، مردم و علما لحاظ شده باشند، می‌تواند صفویان را از بحرانی که گرفتار آن شده بودند، خارج سازد. بدین ترتیب، وی سعی دارد با وارد کردن عامل مداخله‌گر مردم در معادله قدرت؛ یعنی سلطان و علمای ظاهری، عملاً قدرت هر دو را کنترل کند. از سوی دیگر، با تبیین مختصات سلطان و علمای واقعی، سعی دارد در این معادله، روحی عرفانی حاکم سازد. در نظر نیریزی، عالم واقعی همان «عالم عارف» و «فقیهان مرشد» هستند که مسئولیت اصلی به عهده آنهاست: «عالم عارف و فقیهان رشدیافته مرشد باید آگاه باشند و چگونه آگاه نیستند که خداوند آشکارا بیان کرده که مسئولیت ما شدیدتر و حجت بر ما سنگین‌تر است؟» (همان، ص ۸۰).

چنانکه مشخص است، قطب‌الدین نیریزی، مخالف هرگونه تصوف زاهدانه و زاویه‌نشینی است و عرفان را دارای مسئولیتی سیاسی و اجتماعی می‌داند. وی با همین

اسلوب بر فقیهان و صوفیانِ ظاهری که خود را مشغول دنیا کرده و مملکت را رها کرده‌اند می‌تازد. او در جای دیگری با طعنه به سلطان، مختصات سلطان واقعی را نیز با توجه به عهدنامه مالک، گوشزد می‌کند: «عقیده من بر این است - و از خداوند در اظهار آن توفیق می‌خواهم - که اساس این درمان و راه نجات از این وضعیت هلاکت‌بار، پیروی از سخن امیر مؤمنان علیه السلام و بزرگ دین است؛ کسی اگر اطاعتش کنند، خدا را اطاعت کرده و اگر نافرمانی‌اش کنند، خدا را نافرمانی کرده‌اند و کسانی که به او پناه آورند به خدا پناه آورده‌اند. آن حضرت، اوصاف شاه را چنین بیان کرده: و همانا دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود...» (همان، ص ۸۱).

نیریزی در ادامه، سخن خود در مورد شاه را این‌گونه تکمیل می‌کند: «اگر شاه، نادان باشد و بدون عقل، سخن هر کس؛ خوب یا بد را گوش فرا دهد، میان دوست و دشمن کسانی که در پی آبادانی مملکتند یا کسانی که در صدد تخریب، فرقی نمی‌نهد. او همان ستمگر ترسوی رشوه‌گیرنده و ضایع‌کننده سنت است. در این صورت است که امت، هلاک می‌گردد» (همان، ص ۸۳).

نکته جالب اینجاست که صفات مذکور، همگی در هیبت ظل‌اللهی شاه‌سلطان حسین جمع بود و در واقع، «شاه جنت‌مکان فردوس‌آشیان»، مصداقی برای کنایه و تمثیل نیریزی بود. با توجه به تربیت شاه‌سلطان حسین در حرم‌سرا و بی‌کفایتی وی در اداره امور که در اواخر سلسله صفویان دیده شد، ضعف فزاینده‌ای بر ساختار حکومت صفویان، نمودار گشت. گزارشات نیریزی نیز این مدعا را تأیید می‌کند. نیریزی تأکید می‌کند که «اگر شاه، فردی مصمم و صاحب اراده نباشد... عده‌ای بی سر و پا در حکومت او طمع خواهند ورزید. در این صورت، آیا آنها که موقعیت برتر دارند، همچون رومیان و هندیان و جز آنها طمع در ملک او نخواهند کرد؟» (همان).

قطب‌الدین نیریزی، راه حل نهایی در وضعیت بحرانی فوق را تشکیل یک میثاق و تعهدنامه گروهی بر مبنای عهدنامه مالک اشتر می‌داند: در حدیث آمده است که «برای هر مشکلی قرعه‌ای وجود دارد» [حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۸، ص ۱۷۸] شما نیز پس از

قرعه بر یک شاه از این سلسله بزرگ صفوی آرائتان را یکپارچه کنید و بر اساس آنچه امیر مؤمنان علیه السلام، مالک اشتر را بدان دستور داده و از او تعهد گرفته از شاه، میثاق بگیرید. درباره مسائلی چون گردآوری خراج، پیکار با دشمنان، سامان دادن کار مردم و آباد کردن شهرها. آن امام، قانون، حکومت و امارت و اداره شهر و کیفیت برخورد با رعیت «و اینکه آنها را صنف‌هاست که کار برخی جز با برخی دیگر سامان نمی‌یابد که از جمله آنها لشگریان الهی، دبیران که نامه‌های عمومی و یا خصوصی می‌نگارند و داوران دادگستر، کارگزاران که به انصاف و مدارا عمل می‌کنند، اهل خرید و خراج‌انداز اهل ذمه و توده‌های مسلمان مردم، بازرگانان، اهل حرفت و صنعت، طبقه دون‌پایه از حاجت‌مندان و درویشان»^۹ (نیریزی، ۱۳۷۱، ص ۸۴).

نیریزی در این عبارت، برخلاف برخی از عرفا؛ نظیر «عزیز نسفی» که از اندیشه عرفانی، نوعی انسان کامل و خلیفه‌الله، افاده کرده و حکومت را شایسته وی می‌دانند (نسفی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶)، گزینش سلطان را به قرعه و انتخاب، واگذار کرده و بیشتر سعی دارد روح عرفان را به جای شخص سلطان کامل در حکومت پیاده کند. جدای از وجوه عرفانی اندیشه نیریزی، شاید بتوان گفت عبارات بالا از نخستین مدعیات در تاریخ اندیشه ایرانی باشد که از محدود کردن قدرت پادشاه و تعهدی که مقام شاهی باید در مقابل مردم داشته باشد، سخن رانده است. بدین ترتیب با «رساله سیاسی» نیریزی برای اولین بار، مفهوم «سلطنت مطلقه» که در دوره میانه تئوریزه شده بود، زیر سؤال می‌رود و این قابلیت، بدون شک در کلمات علی بن ابی طالب علیه السلام در عهدنامه مالک، نهفته است.

عهدنامه مالک و به تبع آن «رساله سیاسی» قطب‌الدین نیریزی به جهت نزدیکی به مختصات تفکر الهی، جایگاه مهمی برای اختیار مردم در شکل‌دهی به سعادت خود در نظر گرفته‌اند. نیریزی در سطوح عملی‌تر، حتی درباره کیفیت مشورت، چگونگی مجهز ساختن سپاه و فرستادن جاسوسان (همان، ص ۸۴) نیز سخن می‌گوید که بیان این فقرات از زبان یک عارف، تقریباً عجیب است. با این وجود، تمامی پیشنهادات نیریزی دارای استناداتی حدیثی و قرآنی است و بدین طریق با نشان دادن شیوه درست حکومت

بر مبنای عهدنامه مالک در نهج البلاغه - که در آن «راحت مردم» لحاظ شده است - به مدعای نخستین خود که دوری از شیوه اسلامی حکومت باعث بحران کنونی شده است، بازمی‌گردد. نیریزی به برادران و علمای دینی جامعه خویش توصیه می‌کند که مردانی از آن جنس باشند که علی علیه السلام توصیف کرده است:

ای برادران دینی ما و ای علمای امت رسول‌الله صلی الله علیه و آله! اگر از آن دسته مردانی هستید که امیر مؤمنان علیه السلام وصفشان کرد، حداقل برای حفظ حیات آنان و نگهداری دختران و پسران و زنان، به ناچار تلاشی کنید تا جان در امان بماند و فرزندان و زنان از ننگ در امان باشند پیش از آنکه ننگ، همراه عذاب دردناک یکباره بر سرمان فرود آید و «آن زمان گریزگاهی نباشد»^۱ (نیریزی، ۱۳۷۱، ص ۸۶).

بنابراین، زندگی و اندیشه‌های قطب‌الدین نیریزی، حکایت از آن می‌کند که وی هم به لحاظ فکری و هم در عرصه اجتماعی، دارای گرایش‌های سیاسی بوده است. این منش نیریزی، پس از وی در نزد شاگردان وی در سلسله تصوف ذهبیه نیز استمرار یافت. به‌عنوان نمونه، در میان شاگردان نیریزی، فردی عالم و عارف به نام «تقی‌خان» بوده که در زمان «نادرشاه افشار»، حاکم شیراز بوده است. تقی‌خان از یک حکم نادر در مورد حمایت از مردم شیراز، سرپیچی می‌کند و قشون نادری در سال ۱۱۵۷ به سرکردگی «طهماسب قلی‌خان جلایر»، عازم شیراز شده، شهر را تصرف می‌نمایند و حاکم و کارگزاران شیراز را برای محاکمه به اصفهان برده و «آقا محمدهاشم درویش شیرازی» (متوفی ۱۱۹۹) که شاگرد نیریزی و قطب پس از وی بوده را نیز در بین متهمین به اصفهان کوچانده و در آنجا محاکمه کردند (خاوری، ۱۳۶۲، ص ۳۲۹).

با این وجود، جدای از تقی‌خان و آقا محمدهاشم، در میان اقطاب ذهبیه با نامهای دیگری از جمله «سری سقطی بغدادی»، «ابوعثمان مغربی»، «نجم‌الدین کبری»، «ابوالنجیب سهروردی»، «شیخ مجدالدین بغدادی»، «علاءالدوله سمنانی»، «میرسیدعلی همدانی»، «شیخ رشیدالدین محمد بیدآبادی»، «شیخ محمدعلی مؤذن» و «ابوالقاسم راز

شیرازی»،^{۱۱} مواجه می‌شویم. برخی، حتی نام «معروف کرخی» را نیز در زمرة ذهبیه آورده‌اند.^{۱۲}

در میان اسامی فوق، به غیر از خود نیریزی، حدائق، میرسیدعلی همدانی، شیخ محمدعلی مؤذن و نجم‌الدین کبری به نحوی دارای عمل یا اندیشه سیاسی بوده‌اند. نکته قابل تأمل، حضور نجم‌الدین کبری در این سلسله است. چنانکه می‌دانیم نجم‌الدین کبری از نخستین صوفیانی بود که در قرن هفتم هجری در مقابل هجوم وحشیانه مغولان، ایستادگی کرد و نماینده اصلی عرفان عاشقانه و اجتماعی در مقابل عرفان زاهدانه و زاویه‌نشینی بود. همو بود که عزیز نسفی، نسبت «شیخی» خود را با واسطه «سعدالدین حمویه» به او می‌رساند (ریجون، ۱۳۷۸، ص ۱۵). از نجم‌الدین کبری به بعد، به سبب تأثیر فوق‌العاده‌ای که او بر عرفان ایرانی داشت، وی را سرسلسله عرفای «کبروی» یا «کبرویه» می‌دانند. اگر اعتبار این مدعا که وی از اقطاب ذهبیه بوده صحیح باشد، این گزارش تاریخی که پس از وی سلسله ذهبیه را «سلسله ذهبیه کبرویه» نامیدند (خاوری، ۱۳۶۲، ص ۲۱۱)، اعتبار خواهد یافت.

اقطاب این سلسله، معتقدند این سلسله به واسطه «معروف کرخی» به امام رضا علیه السلام می‌رسد و به همین جهت این سلسله را «سلسله ذهبیه رضویه» نیز نامیده‌اند. البته از شاخه دیگری، «نجم‌الدین کبری»، خرقة از «شیخ اسماعیل قصری» گرفته بود که شاگرد وی «شیخ مجدالدین بغدادی»، نسب شیخی استاد خویش را به ده واسطه به «کمیل بن زیاد نخعی» و از او به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رساند.

با این توصیفات، شاید ارجاعات سیاسی قطب‌الدین نیریزی به نهج البلاغه نیز، حکایت‌کننده پیوند درونی این نحله عرفانی با معارف شیعی داشته باشد؛ چنانکه ذهبیه نیز خود را از سلسله‌هایی می‌دانند که «من البدو الی الختم» شیعه بوده‌اند. مطالعه احوال و آثار بزرگان ذهبیه، نشان می‌دهد که مخالف تصوف قشری و زهدفروشی‌های بازاری بوده‌اند. نکته جالب اینجاست که بعدها به واسطه شاگردان نیریزی، از طریق «آقامحمد بیدآبادی» و «ملاعلی نوری»، عرفان معرفتی و حکمی در ایران به اوج خود می‌رسد و این حکما رفته‌رفته با فاصله‌گرفتن از هرگونه تصوف سلسله‌ای، بنیاد اندیشه سیاسی - عرفانی در ایران

را شکل می‌دهند. در میان شاگردان ملاعلی نوری، به واسطه «آقاسید رضی لاریجانی» به «آقامحمد رضا قمشه‌ای» برمی‌خوریم که دارای رساله‌ای سیاسی است و پس از او از طریق «میرزاهاشم اشکوری»، به «میرزاحمدعلی شاه‌آبادی» و «سیدروح‌الله موسوی خمینی» می‌رسیم که اوج سیاسی‌شدن حکمت الهی در این مسیر است. عمده شخصیت‌های دارای اندیشه و عمل سیاسی در همین جریانند و نسب استادی به نیریزی و نجم‌الدین کبری می‌رسانند. اگر این ادعا که این سلسله از طریق معروف کرخی به ائمه شیعه می‌رسد^{۱۳} را بپذیریم، می‌توان دریافت که آبخوره‌های فکری اندیشه سیاسی - عرفانی در معارف شیعی کجاست.

نتیجه‌گیری

قطب‌الدین محمد نیریزی شیرازی به مثابه یکی از ارکان اصلی اندیشه سیاسی - عرفانی در ایران، اندیشه سیاسی خویش را بر پایه اخلاق سیاسی در نهج البلاغه و با تفسیری عرفانی عرضه کرده است. چنانکه می‌دانیم، اندیشه سیاسی غالباً ذیل حکمت عملی و تهذیب الاخلاق، مطرح می‌شود که مطالعه افعال ارادی انسان به‌شمار می‌رود (دوانی، نسخه خطی ۳۳۷۹ دانشگاه، ص ۱۱). بنابراین، در حکمت عملی، اختیار و اراده انسانی، اساس اندیشه سیاسی است. مطالعه تاریخ تفکر سیاسی در ایران، حکایت از آن دارد که با ادغام عرفان شیعی در خرد فلسفی در ایران که نمونه آن را در حکمای الهی مکتب شیراز و اصفهان شاهدیم، حکمت عملی نیز رنگ و بوی عرفانی به‌خود گرفت.

اثری که تقریباً ما را در این برداشت به یقین می‌رساند، کتاب «مراتب حکمت عملیه» از «مولی احمد همدانی» است.^{۱۴} این کتاب، تصویر کاملی از حکمت عملی به‌مثابه عرفان عملی را به نمایش می‌گذارد. کتاب مولی احمد همدانی در واقع، شرحی بر حاشیه «غوالی اللالی» سیدنعمت‌الله جزایری و متأثر از عرفا و حکمای اشراقی؛ نظیر «ابن عربی»، «سهروردی»، «ابراهیم ادهم»، «ملاصدرا»، «لاهیجی» و «ملامحمدکاظم مازندرانی» است. همدانی، معتقد است «علت غایی از فعل حضرت سبحان از خلقت

بنی نوع انسان، تحصیل معرفت ایزد منان است و حصول این، موقوف به تحصیل مراتب قوه نظریه و تکمیل حکمت اربعه عملیه است؛ زیرا که نظام عبادت ایزد سبحان و اکتساب روضات جنان، موقوف به علم و عمل است» (همدانی، نسخه خطی ۳۹۰۹ مجلس، ص ۷). به زعم همدانی، معرفت حضرت حق، تنها به اراده و اختیار انسان بسته است؛ زیرا سعادت حقیقی در گرو معرفت است و از آنجا که در دیدگاه وحدت وجودی، عرفان منبع تمام معارف یا حقیقة الحقائق باری تعالی است. بنابراین، معرفت به حق، کلید سعادت است. این معرفت در سلوک انسان به سوی حق در اسفار اربعه، تنها بسته به اراده انسانی است.

به نظر می‌رسد آنچه همدانی «حکمت اربعه عملیه» می‌نامد، به تأسی از اسفار اربعه ملاصدرا باشد؛ زیرا در جای دیگری به چهار سفر انسان، اشاره می‌کند که در عنوان تفاوت‌هایی با اسفار ملاصدرا دارد و هر مرحله را حاوی مرتبه‌ای از حکمت عملی در نظر می‌آورد.^{۱۵}

نیریزی نیز در آرای فلسفی و عرفانی خود متأثر از اسفار اربعه است و سعادت انسان را بسته به اختیار و اراده او می‌داند، اما در «رساله سیاسی»، در صدد عملی کردن اندیشه‌های عرفانی خویش است که با تأسی از نهج البلاغه به نگارش درآورده است. بنابراین، نیریزی به سیاق و روش خود، برای اسباب و علامات اجتماعی، درمانی در نظر گرفته که آن درمان، مأخوذ از نهج البلاغه است. به عبارت دیگر، نهج البلاغه به منبعی برای تأمل عرفانی در باب سیاست، بدل شده است. درمان مورد نظر نیریزی برای جامعه‌ای که دستخوش بحران است، عهدنامه‌ای است که در آن، هم علمای باطنی به عنوان شارح شریعت یا به بیان بهتر، منبع سعادت حضور دارند، هم مردم به مثابه کسانی که موضوع سیاستند و در نهایت، سیاست الهی در گرو اراده عمومی آنها است و هم حاکم به مثابه عامل به قدرت و کسی که شرایط اجتماعی سلوک به سوی حق را فراهم می‌کند.

یادداشت‌ها

۱. ر.ک: مکافات‌نامه، ص ۱۱۶۶.
۲. نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۷۳۷۱، موجود است.
۳. غالب قطب‌های ذهبیه به صورت سنتی تولیت آستانه احمدبن موسی علیه السلام (شاهچراغ) در شیراز را به عهده داشتند.
۴. نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه آیة‌الله مرعشی نجفی در قم به شماره ۷۲۶۹، موجود است.
۵. و خبر داد شیخ من قدس الله روحه/ نه سال پیش از این بلا / در مورد ابتلای اهالی این سرزمین به فتنه‌شان/ به سبب لعن کردن بزرگان اولیاء بزرگوار (نیریزی، رساله سیاسی، ص ۲۳).
۶. منظور نیریزی از علمای قشری، فقهای ظاهرگرا است و این قطعاً شامل همه علمای و فقهای نیست. نقدهای نیریزی به علمای قشری، نظیر نقدهایی است که پیشتر، افرادی چون «صدرالدین شیرازی» و «فیض کاشانی» مطرح کرده بودند. از این جهت، اکثریت علمای دینی مشمول این نقد نیریزی نیستند.
۷. اشاره به حدیث حضرت علی علیه السلام: «حُبَّ جَاهِ رَأْسِ كُلِّ خَطِيئَةٍ».
۸. آنگاه که درویش‌های ناصبی غلبه کردند/ بر ملک ایران با بزرگترین فتنه/ و خاندانی از خالدبن‌ولید/ تجاوز کرد به سرزمین‌های شیعه علوی/ فراغنه‌ای از گروه افغانها دشمنی کردند/ و حقیقتاً با اهالی خود امانت‌ها کردند/ پس بی‌رحمانه درون خانه‌ها را جست‌وجو کردند/ داخل شدند با دشمنی و غلبه/ و چه کشتند اهالی ممالک در روستاها را/ و تازیانه زدند آنها را بدون رحم و رأفت/ در حالی که بعضی از درویش‌های تشیع دفاع کردند/ به تحقیق ناتوان شدند و ندای هلاکت و نگون‌بختی سر داده شد/ و زمانی که اشباه اهل علم متزلزل شدند/ فضیلت و کمال جای خود را به حبّ جاه داد/ همانا در هنگامه سختی‌ها از آبادیها گریختند/ و عزّت آنها به خواری بدل گشته است (نیریزی، رساله سیاسی، ص ۳۸).
۹. ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۳۵.
۱۰. اشاره به سوره ص، آیه ۳.
۱۱. دختر او نیز همانند دختر سید قطب، اهل فضل بود. فاطمه، معروف به «بی‌بی بهشتی»، دختر میرزا ابوالقاسم راز و زوجه میرزا محمدحسین ابوالخیر (عمه‌زاده خود) بود که از وی رساله «نورالهدی» یا مصحف فاطمی که آن را در سال ۱۳۰۰ به پایان رساند، به جای مانده است.

۱۲. خاوری، ذهبیه؛ تصوف علمی - آثار ادبی، ص ۳۸۵-۱۷۰.

۱۳. ر.ک: مجلسی، تشویق السالکین، ص ۳۱۷.

۱۴. مؤلف، این کتاب را در کربلا برای کسی که از او دستورالعمل خواسته، نگاشته است (فهرست ملی، ج ۱۰/۴: ۱۹۳۷). اثر دیگر همدانی «طریقه ذکر» نام دارد که نسخه منحصراً آن به شماره ۳۹۲۲/۴ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، موجود است. نویسنده در این رساله، سلسله طریق ذکر خویش را به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌رساند. وی از تألیف دیگر خود با عنوان «بحر الحقائق» یاد می‌کند که ما اثری از آن نیافتیم.

۱۵. مولی احمد همدانی، نماینده حکمت الهی شیعه پس از صدرا است که معتقد به تشکیک ساحت‌های مختلف هستی و معرفت است. وی در جایی می‌گوید: «و معرفت، حفظ مراتب کردن است؛ چنانچه گفته‌اند: گر حفظ مراتب نکنی زندیقی» (همدانی، مراتب حکمت عملیه، ص ۲۱۵).

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. امام علی بن ابی طالب، نهج البلاغه، ترجمه محمدتقی جعفری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۴، ۱۳۸۵.
۳. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۸، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی و محمد رازی، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۷.
۴. خاوری، اسدالله، ذهبیه؛ تصوف علمی - آثار ادبی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
۵. دوانی، جلال‌الدین، لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق (اخلاق جلالی)، نسخه خطی ۳۳۷۹ دانشگاه.
۶. ریجون، لوید، عزیز نسفی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۷. فهرست کتب خطی کتابخانه ملی، ج ۱۰، به کوشش عبدالله انوار، تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۸۵.
۸. کروسینسکی، سفرنامه (یادداشت‌های کشیش لهستانی در عصر صفوی)، ترجمه عبدالرزاق دنبلی مفتون، به تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس، ۱۳۶۳.
۹. کلینی الرازی، ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، ج ۱، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، تهران: انتشارات مسجد، بی تا.

۱۰. مجلسی، محمدتقی، تشویق السالکین، به کوشش محمود نجفی، قم: انتشارات آیت اشراق، ۱۳۸۸.
۱۱. مکافات نامه، نویسنده گمنام، از مجموعه «صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست»، ج ۳، به کوشش رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
۱۲. ناجی، محمدیوسف، رساله در پادشاهی صفوی، به کوشش رسول جعفریان و فرشته کوشکی، تهران: نشر کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷.
۱۳. -----، رساله در پادشاهی صفوی، نسخه خطی ۷۳۷۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۱۴. نسفی، عزیزالدین، مجموعه رسائل (مشهور به کتاب الانسان الكامل)، با پیشگفتار هانری کربن، تصحیح و مقدمه ماریژان موله، ترجمه مقدمه از سیدضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات طهوری، چ ۷، ۱۳۸۴.
۱۵. نیریزی شیرازی، قطب‌الدین محمد، رساله سیاسی (در تحلیل سقوط دولت صفویه و راه‌حل بازگشت آن به قدرت)، به اهتمام رسول جعفریان، قم: کتابخانه عمومی آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۱.
۱۶. -----، فصل الخطاب یا حکمت‌العلویه، نسخه خطی ۷۲۶۹ کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۱۷. -----، فصل الخطاب یا حکمت‌العلویه، نسخه خطی ۳۶۴/۳ دانشگاه.
۱۸. همدانی، مولی احمد، طریقه ذکر، نسخه شماره ۳۹۲۲/۴ کتابخانه مجلس.
۱۹. -----، مراتب حکمت عملیه، نسخه خطی ۳۹۰۹ مجلس.
۲۰. همدانی، هدایة‌الله، آداب سلطنت و وزارت، نسخه خطی ۳۸۳۷/۳ دانشگاه.